



۲۰۲۰/۱۱/۱۵

دوکتور محمد ظاهر عزیز

## تجلی فکری و نیک خواهی مرحوم ضیاء قاریزاده در شعر سراغ منزل

مرحوم احمد ضیاء قاریزاده، شاعر معروف مردمی، نویسنده و آواز خوان دلپذیر کشور را تعداد کثیر هموطنان می شناسند. این مرد بزرگ فرهنگی کشور اشعار وطندوستی، فلسفی، عشقی، مردمی، توصیه نامه ها و اشعار طنز سروده است. اما، قاریزاده در شعر "سراغ منزل" در پی یافتن منزل است، منزلی که در آنجا کسب علم و دانش و فرهنگ میسر باشد. محل های کسب تعلیم و دانش به مخالفان علم و سیله کشتار شرم آور محصلان علم نگردند، بلکه برای ارتقای فرهنگ، رفاه اجتماعی و ارتقای فکری استفاده گردد نه وسیله جدایی و تخریبکاری. حقیقت گویی، راستکاری و انسانیت از اعمال شایسته انسانها محسوب شوند، مردم در رفاه نسبی و آرامش روحی زندگی نمایند، ریا کاری، فساد، دروغگوی و خیانت در جمله اعمال عادی و روزمره حاکمان و دولتمردان نباشند. در پی تقویت فرهنگ، حفظ و ترمیم بناهای فرهنگی باشند نه تخریب آثار و بناهای فرهنگی و هنری. دین و باور های با ارزش و نجیبانه مردم را وسیله قتل و کشتار شان نسازند و در آخر حاکمان اندکی رحم دل داشته باشند و از خداوند و روز آخرت بترسند. به جای تقویت قدرت شخص و فساد، به مشکلات مردم جوابگو باشند. منورین، فرهنگیان و ژورنالستان را تقویت و حرمت نمایند تا در ارتقای فرهنگ عمومی مردم خدمت و کمک نمایند.

ضیاء قاریزاده مرد دانشمند، سخنگو، نیزفهم، خوش صحبت، طنز گو، مجلسی، ضعیف البنیه و کوتاه قد بود که اعضای خانواده او را بنام "شاه آغا" یاد میکردند. با آنکه به مقام شاهی سخن و ادب و فرهنگ رسید، متأسفانه در نوع منزلی که او در کشورش سراغ میکرد، تا آخر عمر نرسید و سر انجام در غربت وفات کرد. اما روح و قلب شاعری که هیچگاه از وطنش دور نبود، به زادگاهش باز گشت و تابوت او در پهلوی مادرش، دفن شد.

به پاس حرمت و محبتی که به این مرد بزرگ فرهنگی و دوست داشتنی دارم، در روز های بعد مطالب بیشتری که بعضی از خوبی های ادبی، فرهنگی و هنری ضیاء قاریزاده را بازگو خواهند کرد به هموطنان تقدیم می نمایم. در حاضر توجه دوستان صاحب فرهنگ را به "سراغ منزل" جلب می نمایم.

"هنوز نقش قدم های کاروان برجاست  
بیا که از پی شان پای در رکاب کنیم"

### سراغ منزل

(ضیاء قاریزاده)

رفتند کاروان ها وا مانده اند ما را  
چون گرد از پی خویش افشانده اند ما را  
دور از سراغ منزل افتاده ایم غافل  
چون نقش پای محمل خوابانده اند ما را  
زین بزم بی مروت امید روشنی نیست  
از سر بریدن شمع ترسانده اند ما را  
تا چند ناله و آه پی گم کند در این راه  
این خیل نارسایان شرمنده اند ما را  
از هرزه تازی برق در کشت بی نصیبان  
چون ابر نو بهاری گریانده اند ما را  
تر دامنان که گاهی با زهد خشک جوشند  
پیراهنی ز صد عیب پوشانده اند ما را  
بوی کباب دلها از شعر ما بلند است  
از بس به آتش داغ گردانده اند ما را



[برای مطالب دیگر این نویسنده، اینجا کلیک نمایید.](#)